



دکتر ناصر تکمیل همایون

شاعران ایرانی و انجمنهای ادبی*

جماعات کوچک انسانی، هسته‌های تشکیل جامعه هستند و هر جامعه‌ای ذاتاً، جهت زنده ماندن و تقسیم وظیفه‌ها و تکلیف‌های اجتماعی و عملکرد آنها، دریافتها و نهادهای گوناگون شکل گرفته است. از گذشته‌های دور در حیات اجتماعی ایرانیان، گرایش طبیعی به ایجاد گروه‌های صنفی و حرفه‌ای (= فونکسیونل) و محلی در شهرها و تجمعات روستائی و عشیرهای (= اکولوژیک) به شیوه‌های گوناگون وجود داشته است. این گروه‌بندی‌ها که نمایشگر کثرت و تنوع در نوعی هویت و وحدت اجتماعی در جامعه ایرانی بوده است، فقط در چارچوب خواستهای اقتصادی قرار نداشته و تا حدی بر «قیود مذهبی و احساس مسؤولیت و حسن نیت» متکی می‌باشد. این مسؤولیت ملی سده‌های گذشته، جامعه را در تساهل و همیاری قرار داده بطوریکه گروه‌های مزبور، در مقابل قدرت دولت و کانونهای فشار، محدودیت‌هایی بوجود آورده‌اند.^۱

نوعی از این گروه‌ها و تجمعات، جنبه معنوی و فرهنگی بیشتری داشته‌اند و در مقاطعی از تاریخ اجتماعی ایران، دارای بار عقیدتی و ایمانی بیشتری بوده‌اند و شعر بعنوان بیان عقیده و خواستهای اجتماعی و معنوی و زبان مبارزه علیه جهل و بی‌عدالتی برای آنان نقش اساسی داشته است.

شعر دارای پیام‌های مختلف است و بگونه انفعال ذوقی و عاطفی انسان در ابعاد گوناگون و جنبه‌های چندگانه، از قدیم‌ترین پدیدارهای فرهنگی جامعه است که باشکل‌گیری از شرایط خاص جغرافیائی و تاریخی تجلی پیدا میکند. بقول مرحوم ملک‌الشعراى بهار: «شعر خوب، چیزی است که از احساسات و عواطف و انفعالات و از حالات روحیه صاحب خود، از فکر دقیق پرهیجان و

* پس از انتشار نخستین بخش از مقاله «انجمنهای ادبی» (شماره ۱۳ جلد ۱۵ در سال ۱۳۶۳) آقای دکتر تکمیل همایون لطف کرد و این مقاله را ارسال داشت. به مناسبت چاپ دنباله مقاله انجمنهای ادبی و مقاله‌ای از آقای دکتر ساسان سپینا لازم آمد که عقاید ایشان نیز به چاپ برسد تا آراء مختلف درین موضوع عرضه گردد. آینده

۱- لمبتون (انک)، نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران [مقالات]، ترجمه یعقوب آژند، ص ۵۵ (تهران ۱۳۶۵).

۲- همانجا.

لمحه گرم تحریک شده یک مغز پر جوش و یک خون پرحرارتی حکایت میکند^۳. بزبان روشنتر، باز بنوشته بهار که محقق و ادیب و شاعر پرتوان و کم نظیر قرن ماست. «اشخاصی که فقط از روی علم و ورزش و قدرت حافظه و تتبعات زیاد در اشعار متقدمین و متأخرین طبع شعری یافته و شعر می‌گویند، شاعر نبوده و اشعار آنها از روح آنها محتاج است که قصیده‌ای سروده و به موقع معینی، با طرز معینی و قاعده مخصوصی، برای ممدوح خود قرائت نماید، او شاعر نیست»^۴.

بدین اعتبار شعر از جامعه می‌جوشد و احساس انسان حساس و با قریحه‌ای که در پیوند با فرهنگ و مردم خود و فضای طبیعی حیات، اندیشه و انفعال خود را ترسیم میکند و بسان بسیاری دیگر از پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی، گاه در خط تخالف با کانونهای قدرت و ساطله قرار می‌گیرد و گاه در خدمت آنها درمی‌آید که در آن صورت از اصالت تهی می‌گردد، در زمانهائی ممکن است قدرتی بتواند از بخش‌های «نهادی شده» هنر و فرهنگ سود جوید و شاید چنین گمان شود که حریت برفضای فرهنگی حاکم می‌باشد و گاه اتفاق افتاده، که در زمانهای کوتاه حرکت فرهنگی و سیاسی جامعه مسیر واحدی پیموده‌اند و این امر در تاریخ ایران بیشتر در برهه‌هایی از زمان تحقق یافته که سلسله‌های کوچک در گوشه و کنار میهن ما حاکمیت داشته و در روند حکومت به شیوه‌ای بوده که به وحدت ملی و تاریخی و فرهنگی جامعه سرتاسری آسیب وارد نمی‌کرده است.



هنرمندان و شاعران ما از هر نوع، نخستین مخاطبان و مشوقان خود را از میان مردم جستجو کرده‌اند و از اینرو گردآمدن دوستان شعر و مشتاقان آن برآستی «هم سابقه است با تاریخ شعر فارسی دری»^۵. از این‌رو پیدایش «انجمن‌های ادبی» را باید از زمان ابوحفص سغدی و ابوالعباس مروزی و محمدبن وصیف و فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی و ابوشکور بلخی (و بلخیان دیگر) دانست. چه در زمان رودکی سمرقندی، نهاد فرهنگی مزبور شکل و هیأت اجتماعی پیدا کرده است. بزرگترین لذت برای هر خلاق هنری، عرضه هنر خود به کسانی است که تماشاگر، شنونده و مخاطب و سرانجام مشوق او باشند، این افراد نخستین وابستگان تباری و اقلیمی هنرمند هستند که البته بتناسب «سلیقه و مشرب و سن و سال» بدور هم جمع میشوند و شاعران که از نزدیکان و بارانسان هستند، آثار خود را بر آنان می‌خوانند، این تجمع ابتدائی و هسته نخستین، نوع اول انجمن‌های ادبی در تاریخ فرهنگی ایران است.

نوع دوم، تجمعی است وسیع‌تر از نشستهای دوستانه نوع اول، در این جمع، سخن‌آوری و هماوردی بیشتر مورد نظر می‌باشد، مجلس البته هنوز دوستانه و مردمی و مبتنی برهم رأیی و یگانگی سلیقه و مشرب و استفاده‌های علمی است، اما اندکی رسمی‌تر و نهادی‌تر و با انسجام بیشتر کارآئی یافته و کم‌کم در مسیر شهرت و آوازه‌یابی قرار می‌گیرد و شاعرانی متعلق به این نوع مجامع، در ایالت‌ها و منطقه‌های وسیع‌تر دارای نام و شوکت و احترام می‌گردند.

محل تشکیل انجمن‌های برشمرده خانه‌های افراد علاقه‌مند و دکانه‌ها و گذرگاه‌ها بوده است و گاه به مناسبت موضوع شعر (مذهبی و عرفانی) در مسجدها و مدرسه‌ها و تکیه‌ها و خانقاه‌ها و زاویه‌ها نیز علاقه‌مندان گرد هم جمع میشدند. کتابخانه‌ها و راسته‌های صحافان و وراقان (کتابفروشی‌ها) هم،

۳- بهار، ملك الشعراء (محمد تقی)، بهار و ادب فارسی [مقالات]، بکوشش محمد گلبن، جلد اول - ص ۲ (تهران ۱۳۵۱).

۴- همانجا.

۵- افشار (ایرج)، انجمن‌های ادبی [مقاله]، مجله آینده، شماره ۱۲، سال دهم، ص ۷۹۵ (تهران اسفند ۱۳۶۳).

محل اجتماعی از این نوع بوده است و اهل علم و ادب در داخل دکانها یا درجوار آن، بمباحثه و تبادل نظر می پرداختند.

یکی از چشمگیرترین جماعت‌هایی از این نوع را ابوحنیفان توحیدی در کتاب خود بنام المقایسات شرح کرده است. این محفل توسط ابوسلیمان منطقی سجستانی در دروازهٔ بصره (= بازار بغداد) تشکیل میشد و نامدارانی چون ابوزکریای صمیری و یحیی بن عدی و دیگران، بی‌هیچ رادع و مانع و بدور از رعب و وحشت در زمرهٔ مباحثان آن مجالس علمی و ادبی، بشمار آمده‌اند.^۷

پاسداری از علم و دانش و ادب و هنر و فرهنگ نوشتاری و حفاظت جان هنرمندان و عالمان و صاحبان ذوق، نزد این صنف (کتابفروشان) بدور از منافع شغلی و اقتصادی، کمابیش بگونه «سنت» نیز دیده شده است، بطوریکه گاهگاه جان و هستی خود را در معرض خطر و نابودی قرارداده‌اند، از جمله در حفاظت از حکیم ابوالقاسم فردوسی، زمانیکه دربار محمود غزنوی را ترک کرد و سرگردان و آواره از شهری به‌شهر دیگر میرفت.

مؤلف تاریخ سیستان می‌نویسد: «ملك محمود وزیر را گفت: این مردك مرا بتعریض دروغ‌زن خواند. وزیرش گفت بیاید کشت، هرچند طلب کردند نیافتند»^۷ اما فردوسی در فرار از غزنین به طوس، در شهر هرات بدکان وراقی بنام اسمعیل وراق فرود آمد و پنهان شد، وی حکیم بلند پایه ایران را در اختفانگاهداشت و صمیمانه پذیرائی کرد تا سربازان محمود از غزنین به طوس رفتند و او را نیافتند و بازگشتند، آنگاه فردوسی با خاطری نسبتاً آسوده به طوس رفت. ناگفته نماند که پسر این کتابفروش وفادار و فداکار، ابوبکر زین‌الدین از مریدان خواجه عبدالله انصاری بود که بعدها نامش (=ازرقی هروی) در زمرهٔ شاعران بنام دورهٔ سلجوقی، در دفتر روزگار مانده است.^۸ برای نشان دادن نقش شعر و ادب در حرکت عامه، از پاره‌ای مراسم مذهبی نیز باید سخن به‌میان آورد که بنوع دوم «گردهم‌آئی‌های ادبی» ارتباط دارد.

— تعزیه خوانی، از زمان آل‌بویه نشانه‌های آن در بغداد دیده شده و «داستان سیاوش» از دورهٔ ایران باستان و شهادت یحییای پیامبر نمونه‌هایی است که کهن‌تر و هر دو نشان از نهضت ضد ستم (دفاع از نهضت حق طلبانهٔ حسین بن علی (ع))، در ایران اسلامی است.^۹

— مناقب خوانی، مناقبیان (مناقب خوانان) است که از قرن پنجم تا هفتم در اغلب شهرهای شیعی نشین ایران بویژه در عراق و طبرستان رواج داشته است. عبدالجلیل رازی قزوینی، در کتاب النقص از آنان و شاعرانی که مناقبیان اشعارشان را میخواندند یاد کرده است: «رافضیان این همه مناقبها بدان خوانند تا عوام الناس و کودکان دیگر طوایف را از راه ببرند و فرامایند که آنچه علی کرده است، مقدور هیچ آدمی نبود و صحابه همه دشمن علی بودند»، مناقب خوانان شیعی باندازه‌ای پیش می‌رفتند که حکومت‌ها را عاصی میکردند، بطوریکه دختر ملک‌شاه، دستور داد تا زبان ابوطالب شیعی مناقبی را ببرند.^{۱۰}

— فضائل خوانی، فضائلیان (فضائل خوانان) در برابر شیعیان قرار داشتند و فضایل صحابه

۶- صفا (ذبیح‌الله) تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ص ۲۶۰ (تهران چاپ پنجم ۱۳۵۶).

۷- تاریخ سیستان بتصحیح ملك الشعراء بهار، ص ۸. (تهران ۱۳۱۴).

۸- صفا (ذبیح‌الله)، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۳۴ - ۳۳۲

۹- در کتاب سوك سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، نوشتهٔ شاهرخ مسکوب (تهران، چاپ دوم ۱۳۵۱) این سؤاله بخوبی بیان شده است.

در مورد اثرات «تعزیه» رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران از آغاز صفویه تا زمان حاضر، تألیف ادوارد براون، ترجمه رشید یاسمی، ص ۶۲-۱۶۱. (تهران چاپ دوم، ۱۳۲۹).

۱۰- ص ۲۵۲ و ۶۲۸ و ۱۷۷، بنقل دکتر صفا تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۹۳.

رسول‌الله (ص) را بشعر در کوچ و بازار میخواندند و عامه اهل تسنن را متأثر میساختند^{۱۱} در پایان این بند به چند مجمع ادبی سنتی و مراسم شعرخوانی دیگری نیز باید اشاره کرد:

— شاهنامه‌خوانی، در ایالات و روستاهای ایران و پارهای محافل شهری رواج داشت و مردم که خود برپا کننده این گونه مجالس بودند، با شنیدن داستانهای کهن ایران، قهرمانان و مظاهر ارزشهای خود را نیکوتر می‌شناختند. در شهرها خواندن شاهنامه و پارهای اشعار اخلاقی و تربیتی دامنه‌اش تا زورخانه‌ها نیز کشیده میشد و ورزشکاران همزمان با ورزش و بدن سازی، روح خود را با شنیدن اشعاری نغز صیقل میدادند.

— مراسم قهوه‌خانه‌ای، در عصر صفویه، بویژه از زمان پایتختی اصفهان، در این شهر و شهرهای بزرگ، قهوه‌خانه، بگونه محل نشست و برخاست اهل ذوق و ادب، رونق یافت و ادیبان و شاعران در آن «محافل»، شعرخوانی و مناظره میکردند، با اینکه شاهان و امیران و وزیران هم گاهگاه به قهوه‌خانه‌ها میآمدند، اما انجمن‌های قهوه‌خانه‌ای ضمیمه نهاد حکومتی نشد و اگر رونق هنری پیدا نکرد و شاعران بزرگی پرورش نداد و شعر شکوفا نشد، علنی در سیاست کلی نظام صفوی در رابطه با شعر و ادب بوده است.

لمبتون معتقد است: «بخاطر سیاست توقیفهای مکرری بوده که دولت نسبت به مصوفیان و

افراطیون که شاعران از همین آئین‌ها بیشترین الهام‌بخود را میگرفتند، روا می‌داشت.»^{۱۲}

بهرحال محافل ادبی «قهوه‌خانه‌ای» تا زمان قاجاریه رونق داشت و شعرخوانی، نقل گوئی، سخنوری، داستان سرائی (ابومسلم نامه و...)، مدیحه خوانی (همچنین مناقب‌خوانی و شاهنامه خوانی با استحکام بیشتر)، در آنجا، انجام میشد و بگونه‌ای نظرآزمائی‌های ادبی و تاریخی و سنجش مقام و منزلت شاعران جدید «موزونان» نیز تحقق می‌یافت.^{۱۳}

این سنتها در دوره قاجاریه و برخورد با تمدن مغرب زمین دگرگونی پیدا کرد و برخی از آنها اندک اندک فراموش شد.



ایجاد محفلهای ادبی در دربارها و دارالاماره‌های ایالات و ولایات یکی از سیاستهای فرهنگی حکومتها بود که توسط شاهان و وزیران و درباریان و صاحبان قدرت عملی میشد. این مجلسهای ادبی از جنس دیگر بود و با انواع پیشین تفاوت داشت.

جذبهای مالی و شهرتهای دنیائی، عاملی بوده است که شاعران را باین گونه محافل میکشاند و از آنان در صورت سرسپردگی، «آلات و ادواتی» میساخت تا در خدمت حکومت، هنر و استعداد خود را بکار اندازند.

۱۱- صفا (ذبیح‌الله)، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۵-۱۹۲.

۱۲- لمبتون (ان-ک)، نگرشی بر جامعه اسلامی ایران، ص ۴۷.

۱۳- در این مورد چند تحقیق ارزنده وجود دارد:

تحقیق وسیع و عالمانه نصرالله فلسفی درباره قهوه‌خانه‌های عصر صفوی و شعرخوانی.

مقاله «موزونان» نوشته ایرج افشار در مجموعه «ارمغان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب»

تهران ۱۳۵۰.

مقاله «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوان و طومار نقالی»، نوشته دکتر محمد جعفر

محبوب، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، ج ۸ - شماره ۱، تهران ۱۳۴۹

مقاله «سخنوری» نوشته دکتر محمد جعفر محبوب، مجله سخن، سال نهم، ۱۳۳۷ (سه‌شماره).

بدیهی است درباریان برای رونق هنری و ادبی و علمی دربارها کوشش‌هایی میکردند و این امر گاه مردم را در خط فرهنگی، چه در داخل کشور و چه در رابطه با قدرتهای خارجی، سود میرساند و به نظام حکومتی «حقانیت» سیاسی و اجتماعی می‌بخشید، اما بر روی هم «حقانیت» های «انسانی و مردمی» دانشمندان و هنرمندان را در بعد زمانهای طولانی‌تر، کاهش میداد.

مشهورترین محفلهای ادبی درباریان در گذشته، دربار سلطان محمود غزنوی و در دوره متأخر دربار فتحعلیشاه قاجار می‌باشد.^{۱۲}

شاعران که زاده جامعه و فرهنگ و شرایط اجتماعی بودند با داشتن قریحه و استعداد خدادادی، ممتاز میشدند و مردم بایشان اقبال میکردند و دربارها آنان را از گوشه و کنار کشور سراغ می‌نمود و بسوی خود جلب و جذب می‌کرد و در پرورش و رشدشان آنان را که میخواست میکوشید. بزبان دیگر دربار از مردان معمولی، شاعر نمی‌ساخت، بلکه شاعران را که «ساخته» شده بودند، یا کمابیش در خط «ساخته شدن» قرار داشتند، بمحافل درباری دعوت میکرد و بمحافل بخدمتشان میگرفت.

از قصه تذکره دولتشاه سمرقندی و هم صحبتی استاد سخن فردوسی با عنصری و دو شاعر حاضر در مجلس (عسجدی و فرخی) همگان آگاه هستند، اما روشن نیست که آن «روستائی» آواره که «اندک مایه» در شعر دارد، از کجا فنون و رموز شاعری را آموخته است؟ چه فضائی در خراسان وجود داشته که در روستای گمنامش، بزرگترین حماسه سرای ایران پرورش می‌یابد.

نکته‌ای که از آن نباید غافل ماند این است که در پرورش افکار سخنسرایان بزرگ زبان فارسی، خدمات و کوششهای شعوبیه و پادشاهان سامانی سهمی شایان توجه داشته است و نوعی از ستم و بی‌انصافی است که بالیده شدن آنان فقط مرهون امکاناتی باشد که دربار غزنوی برای آنان به وجود می‌آورد.

شاعران ایران در برابر محافل درباری و کانونهای قدرت، موضع گیریهای متفاوتی داشتند. همه آنان یکسان عمل نمی‌کردند و برخوردهایشان همه وقت یکسان نبود. شرایط زمان و تغییرات و تحولات حکومتی و احساس و اعتقاد انسانی، گاه آنان را در موضع داوریهای جدید و خطمشی متفاوت قرار میداد.



گروه‌بندی که در زیر ارائه میشود، «چارچوب» دقیقی نیست که بتوان شاعران گذشته ایران را با عقیده‌ها و سبک‌های گوناگون در آن قرار داد، بطوریکه شاعران متعلق به هرگروه دارای ویژگی متعلق ب خود بوده و از شاعران گروه‌های دیگر، مشخص و ممتاز باشند. چنین گروه‌بندی و خصیصه‌یابی، نه تنها مشکل بلکه امری محال بنظر میرسد.

الف- نخستین گروه. شاعرانی هستند که بطور چشمگیر و رسمی بدربارها پیوسته‌اند و احتمالاً به‌مرسوم زمانه از وظیفه و راتبه هم برخوردار می‌شده‌اند و مدیحه سرائی آنها در حکم اجرای وظیفه آنها بوده است. این عده دارای اشعار توصیفی و نغز، نیز هستند، اما بر روی هم، هنر و استعداد خود را در خدمت نظام حکومتی قرار داده و مدیحه‌سرایی محور اصلی هنرنمایی آنان می‌باشد.

استاد عنصری که شاید خود از مجامع هنری مردم ساخته، برخاسته بود، در دربار غزنویان با آنهمه دانش و فضل و استادی و خردمندی (گرچه سامان جهان آندر خرد باشد خرد - تا ازو سامان نگیرد سخت بی‌سامان شود)، چنین می‌سراید:

خسرو مشرق که یزدانش همیشه ناصر است هر که یزدان را پرستد ناصرش یزدان بود
پادشاهی را همه دعویست برهان تیغ او آن نکوتر باشد از دعوی که با برهان بود

استاد فرخی سیستانی، صاحب قصیده مشهور «با کاروان حله» که روزگاری در پیوند با مردم و «انجمن» های مردمی، بگونه‌ای دیگر شعر می‌گفت، در دربار سلطان محمود قزاقی سروده است که گهگاه پژوهندگان متعهد نسل امروز را بیاد برخی از «روشنفکران خود فروخته» سابق فرو می‌برد، از جمله در این قصیده:

از فضل خداوندی و از دولت سلطان
با ضیعت آبادم و با خانه آباد
هم با رمة اسپم و هم با کله میش
ساز سفرم هست و نوای حضرم هست
محمود بزرگان شدم از خدمت محمود
با موکبیاں جویم در موکب او جای
دوبار نه ده بار نه صد بار فزون کرد

امروز من از دی به و امسال من از پار
با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با صنم چینم و هم با بت فرخار
اسبان سبکیار و ستوران گرانبار
خدمتگر محمود چنین باید هموار
با مجلسیان یابم در مجلس او بار
در دامن من بخشش او بدره دینار

دیگر مدیحه‌سرایان دربارها و کانونهای قدرت و حکومت، که عددشان بسیار است، در همین ردیف بوده‌اند و شاید از لحاظ فن نظم سازی و توصیف از عنصری و فرخی نیز ضعیف‌تر بشمار آیند. بس گروهی که به‌علل مختلف شخصی یا فکری از ممدوحان بریدند و به‌کانون های ملایمت قدرت پیوستند یا آزادگی را درپیش گرفتند و به‌باورهای جدید دلبستگی یافتند.

سنائی، به‌روزگار مدیحه‌سرای خود، شاعر مردمی نبود، آنگاه که سرود «من نه مرد زن و زر و جاهم»، و از دربار بهرام شاه غزنوی، بقول صاحب تذکره دولتشاه سمرقندی، «پادشاه فاضل و دانشمند دوست و شاعر پرور و عالم نواز» که «دارالملک غزنین بروزگار او مرکز فضل شده...» ۱۵ دوری کرد و رسید به‌رحله‌ای که گفت:

ببرید از چنین جانی کزو کفر و هوا خیزد
و در هوای دیگری سرود:

سخن کر روی دین گوئی چه عبرانی چه سربانی
بدل نندیشم از نعمت، نه در دنیا نه در عقبی
که یا رب مرستانی را سنائی ده تو در حکمت
انوری، با دربار شاهانی چون سنجر و طغرل در ارتباط بود، اما مفاسد و مقاصد انسانی او را دگرگونه کرد، چنانکه خود گوید:

دی مرا عاشقکی گفت غزل می‌گویی
گفت چون؟ گفتمش آن حالت گمراهی بود
غزل و مدح و هجا هر سه از آن می‌گفتم

ازیرا در چنان جانها فرو ناید مسلمانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
همی خواهم بهر ساعت چه در سرا چه در ضرا
چنان کز وی برشک آید روان بوعلی سینا

انورل در ارتباط بود، اما مفاسد و مقاصد انسانی او را
دگرگونه کرد، چنانکه خود گوید:
گفتم از مدح و هجا دست بیفشانم هم
حالت رفته دگر بار نیاید ز عدم
که مرا شهوت و حرص و غضبی بود بهم

بس که با نفس جفا کردم و بر عقل ستم
چون زدی، باری مردانه نگه دار قدم
که نه بس دیر سرآید بتو براین دوسه هم

غزل و مدح و هجا گویم؟ یا رب زنهار
انوری لاف زدن پیشه مردان نبود
گوشتهی گیر و سر راه نجاتی بطلب
و این شعر که از او جاودانه مانده است:

آلوده منت کسان کم شو
ای نفس برسته قناعت شو
تا بتوانی حذر کن از منت
در عالم تن چه میکنی هستی
شک نیست که هرکه چیزکی دارد

تا یکشبه در وثاق تو نان است
کانتجا همه چیز نیک ارزانست
کاین منت خلق گاهش جانست
چون مرجع تو بعالم جانست
و آنرا بدهد طریق احسانست

لیکن چو کسی بود که نستاند
 احسان آنست و بس نه آسانست
 چندان که مروت است در دادن
 در ناستدن هزار چندانست
 شاعرانی از این گروه، بعلم شناخت بدکرداریهای سیاسی، گاه به وضع زمان و قدرتهای
 سلطه‌گر، انتقادهای سخت کرده‌اند، انوری در قطعه «روبهی میدوید در غم جان»، خاقانی در قطعه
 «با خویشتن بساز وز همدم نشان مخواه»، ظهیر فاریابی در دفاع از هنرمندان بی‌غش در برابر
 فشارهای موجود در قطعه «بقتض خون کرام اختران میان بستند - بکین اهل هنر آسمان میان
 بگشاد»، جمال‌الدین اصفهانی در حمله بنودوستان بی‌فرهنگ، «هرکه او را هست معنی کمترک -
 بیش بینم لاف ما و مای او» یا در این قطعه:

خواجهگان را نگر برای خدا
 کاندترین شهر مقتدا باشند
 همه عامی و آنکه از پی فضل
 لاف پیما و ژاژ خا باشند
 هر یکی در ولایت و ده خویش
 کفش دزد و کله ربا باشند

ج - شاعرانی که از آغاز با مراکز قدرت و ممدوحان خود رابطه حساب شده‌ای داشتند. این
 گروه با اینکه دریناه صاحبان قدرت، می‌زیستند، اما مفتون و بی‌قرار سلاطین و امرا نبودند. گاهی
 «مدیحه‌ای» می‌سرودند و «صله‌ای دریافت می‌کردند، و از این بابت هم به وضع زندگی خود
 سروسامانی میدادند و هم از شر حاسدان زمان، در امان بودند. از این نمونه شاعران که غالباً در
 دوران شاهان سلسله‌های منطقه‌ای، زیسته‌اند، در تذکره‌ها و تاریخهای ادبی زیاد نام برده‌اند. بسیاری
 از عارفان بزرگ و ادبای نامدار ایران چون سعدی و حافظ و چندتن دیگر در این راه و کار
 بوده‌اند. تحلیل ادبی و تاریخی آثارشان از یکسو و اقبال فرهنگی مردم طی قرن‌ها به آنان از سوی
 دیگر، نشانگر بی‌تعلقی آنها در تبیین نهایی، بزرگمندان زمان است. هواره باید شاعران را در
 مجموعه آثارشان بازشناسی کرد و آنگاه دید در کدام یک از گروهها قرار دارند.

د - گروه آخر بی‌آنکه در سراسر زندگی منزله و معصوم بشمار آیند، گاهی بر اثر گرفتاریهای
 اجتماعی، گرایشهای دیگری یافتند و رویاروی پاره‌ای از قدرتهای سیاسی ایستادند. بیش از سه‌گروه
 پیشین همراه مردم بودند و ارزشهای آرمانی را می‌شناختند. شاعران عارف و متعلقان به مکتبهای
 مشخص عقیدتی غالباً در این راه بودند که به چندتن از آنان اشاره میشود.

فاخر خسرو، حکیم عسبانگر و «حجت زمین خراسان»، که مقام خود را از صاحب قدرتی
 به گونه دیگر، بنام المستنصر بالله ابوتمیم معدبن علی خلیفه فاطمی در مصر (۴۲۷-۴۸۷ق) داشت
 در قصیده «آزرد کرد کزدم غربت جگر مرا» گوید:

نی‌نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
 این گفته بود گاه جوانی پسر مرا
 در قصیده «سلام کن زمن ای باد مرخراسان را» در حمله به دستگاه سلطان محمود غزنوی گوید:
 پریر قبله احرار زاولستان بود
 چنانکه کعبه است امروز اصل ایمان را
 کجاست اکنون آن مردوآن جلال‌توجه
 که زیر خویش همی دید چرخ سرطانرا
 و بالاخره در قصیده مشهور «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را» در حمله به عنصری شاعر دربار
 غزنویان گوید:

بعلم و به گوهر کنی مدحت آنرا
 که‌مایه است مرجهل و بدگوهری را
 به‌نظم اندر آری دروغ و طمع را
 دروغست سرمایه مرکافری را
 پسند است با زهد عمار و بوذر
 کند مدح محمود، مر عنصری را
 من آنم که در پای خوکان نریزم
 مرین قیمتی در لفظ دری را
 مسعود سعد، شاعر زندانی «قلعه‌نای» که سالیهای دراز از عمر خود را در زندان بسر برد
 با اینکه پیش از زندان و در زندان و پس از زندان از صاحبان قدرت تمجید کرده است، اما دارای
 طبع سرکش و انسان گریانه‌ای بوده است، چنانکه گوید:

محبوس چسرا شدم نمیدانم
 دانم که نه دزدم و نه عیارم

نر هیچ عمل نواله‌ای خوردم نر هیچ قباله باقی‌ی دارم
 چنین شاعری در اسارت، اما چونان «آزادگان» چهره‌اش در این قصیده ترسیم شده است:
 نالم بدل چو نای من اندر حصارنای پستی گرفت همت من زین بلند جای
 ابن یمین، شاعر حوادث و انقلابات خراسان، مردی که خانه‌اش یکبار توسط ابادی صاحبان
 قدرت، بتاراج رفت. کتابهایش که همه سرمایه‌اش بود، بدست دزدان افتاد. وی در گم شدن و از
 میان رفتن «دیوان اشعار»ش ناله‌هایی دارد، چنانکه گوید:
 گر بدستان بستند از دستم فلک دیوان من شکر ایزد کانک او میساخت دیوان با منست
 ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار زان چه‌غم دارم چوطبع خاطر افشان بامنست
 ور ز شاخ گلبن فظلم گلسی بر بود باد گلشن بر لاله و نسرين و ريحان با منست
 در جای دیگر با افسوس فراوان گوید:
 بچنگال غارتگران اوفتاد وزان پس کسی زونشانی نداد

حاصل سخن

شعر نشأت یافته از قریحهٔ انسانی، در جامعه برای خود مسیرهائی انتخاب میکند. تجمعات ادبی بصورت خصوصی (کوچک) و عمومی (بزرگ)، نخستین پرورشگاه آن است.
 رشد و روائی این «فن شریف» که بزبانی بازسازی طبیعت و احساس و برداشت انسانی درحد و مرز جاودانگی است، با تاهل اجتماعی و تسامح نهادها و کانونهای سیاسی و حکومتی پیوند مستقیم داشته، یعنی هرچه جامعه از قدرتهای برون مرزها، مستقل‌تر بوده و ملت آزادتر زندگی می‌کرده، شعر و ادب بگونهٔ زبان زندگی مردم از همه قشرها و گروه‌ها، در سایهٔ باروری فرهنگ، بارورتر و شکوفاتر میشود.

در ابتدای مقاله یادآوری شد که با ارزشهای حاکم بر جامعه‌های کنونی انسان، نباید گذشته‌های تاریخی و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی را بازشناسی کرد اما پارهای از امور عمومیت و استمرار دارند. شعر چه در بخشهای اجتماعی و اخلاقی و معنوی، چه در بخشهای وصفی و تغزلی و چه در بخشهای روائی و تاریخی و حماسی، همه‌گاه دارای خاستگاه ویژه‌ای بوده و در صورت تعلق به کلیت جامعه و ارزشهای متعلق به آن هنر اصیل بشمار رفته است و در هر شرط و حالتی از آن مردم بوده و در گنجینهٔ فرهنگ ملی و تاریخی جامعه، قرار گرفته است. در تمام زمانها، اگر بجای کلیت جامعه، کانونی از قدرتهای اجتماعی، چه بظاهر مستقل و چه وابسته به قدرتهای دیگر، مجموعهٔ هنری را در خدمت خواسته‌های خود درآورد، چه با تهدید و زور و چه با تطمیع و دادن «شان اجتماعی» آن مجموعه (اعم از شعر و ادب و نقاشی و موسیقی و جز اینها) نه تنها اصالت خود را از دست می‌دهد و از رسالت مردمی تهی میشود، بلکه در مجموعهٔ وسیع‌تر فرهنگی جامعه انحطاط اخلاقی و ذوقی و عاطفی بوجود می‌آورد و این امر اگر قوی‌تر دلیل بی‌سامانی‌ها و فروپاشیدگی‌های کلیت جامعه نباشد، بی‌تردید بادر نظر گرفتن پیوندهای کرداری و نهادی جامعه، یکی از علتهای اساسی آن بشمار میرود.

از این‌رو، شعر بگونهٔ روان جامعه و زبان مردم، در تمام شوژن زندگی فردی و اجتماعی جریان حیاتی داشته است. انجمن‌های ادبی، یاخته‌های نیرو زا و مولد و پرورش دهندهٔ آن بوده‌اند و این امر مختص زمان خاص یا منطقی‌ای خاص نبوده است.

انواع انجمنهای ادبی در سرتاسر ایران وجود داشته است و در دوره‌های یورش بیگانگان یا کشمکش‌های داخلی، مناطق امن کشور بگونه «پناهگاه‌های فرهنگی» درمیامند و انجمنهای ادبی در آن ولایتها، نقش عمده‌تری بدست می‌آوردند. در دوره‌ای «اقلیم فارس» و در دوره دیگر «آسیای صغیر» و در زمان صفویه «دبار هند» موقعیت ممتازی داشته‌اند.

همانطور که نویسنده مقاله انجمنهای ادبی اشاره کرده است، «اگر در همه تذکرها و متون تاریخی پژوهش شود، نمونه‌های بسیار زیاد از این گونه مجلسها به دست خواهد آمد»^{۱۶} بر این مآخذ، کتابهای دیگری چون «چهار مقاله» و «قابوس‌نامه» و همانندیشان را نیز باید افزود.

نظامی عروضی در همانجا که می‌نویسد، «شاعر باید که سلیم الفطره... باشد» اضافه میکند «در مجلس محاورت خوشگوی بود و در محفل معاشرت خوشروی» و زمانی که سخن به‌بزم‌های شاهانه میرسد، میگوید: «در خدمت پادشاه هیچ بهتر از بدبیه گفتن نیست که بدبیه گفتن طبع پادشاه خرم شود و مجلسها برافروزد و شاعر بمقصود رسد»^{۱۷} عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر در نصیحت بفرزند خود در این باب میگوید:

«علم عروض نیک بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز تا اگر میان شاعران مناظره اوفتد یا با تو مکاشفتی کند یا امتحانی، عاجز نباشی»^{۱۸}.

با وجود پاره فرهنگهای ایرانی و منطقه‌های گوناگون با قومینهای خاص، و مکتبها و مذهبها و ملل و نحل متفاوت، شاعران بزرگ ایران با مردم و ارزشهای ملی در پیوند بودند. و آنچه از ادبیات و شعر ایران برجای مانده و ماندگار است، «طیقاتی» و «درباری» نیست، «فرهنگی» و «مردمی» است و به‌همه ملت تعلق دارد. شاعران بزرگ، آنان که شعرشان در ملت‌ما، حرکت و نهضت ایجاد میکند کسانی بوده‌اند که از میان مردم برخاسته‌اند و با مردم زیسته‌اند و در میان این مردم پرورش یافته‌اند.

۱۶- انجمن‌های ادبی، ص ۲۹۸ (پاورقی).

۱۷- چهار مقاله تصحیح مرحوم علامه فقید محمد قزوینی، ص ۳۱. (لیدن ۱۹۵۹).

۱۸- قابوس‌نامه، باهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۱۹۵. (تهران ۱۳۴۵).

یادآوری دوستانه

برای پرداخت حق اشتراك سال ۱۳۶۵

با دشواریهایی که در تهیه کاغذ پیدا شده و خوانندگان خودآگاه شده‌اند (یعنی کمیابی و گرانی آن) ایجاب می‌کند که مجله به تعداد علاقه‌مندان چاپ شود. پس انتظار می‌رود مشترکان حق اشتراك سالانه خود را به‌موقع بپردازند تا مجله بتواند کاغذ نیازمندی خود را فراهم کند.

چون نامه نویسی برای ما دشوار و یادآوری برای اغلب خوانندگان دلپذیر نیست و حتی مایه رنجشها می‌شود، دفتر مجله ناچار است در صورت نرسیدن حق اشتراك قبل از انتشار شماره نهم، از فرستادن آن شماره خودداری کند.

با پوزش - ایرج افشار